

فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)

علمی- پژوهشی

سال نهم- شماره دوم- تابستان ۱۳۹۵- شماره پیاپی ۳۲

بررسی مضمون آفرینی با اشیاء کم بسامد در دیوان صائب تبریزی

(ص ۳۶-۱۸)

یاسمن اصفهانی بلندبالایی (نویسنده مسئول)^۱، مهدی تدین نجف آبادی^۲، مرتضی

رشیدی آشجودی^۳

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۴/۰۵/۰۶

تاریخ پذیرش قطعی مقاله: ۱۳۹۵/۰۶/۲۵

چکیده

مضمون آفرینی که از ویژگیهای برجسته سبک هندی است، ایجاد و یا کشف رابطه و پیوند تازه میان امری ذهنی با عینی است که در ظاهر هیچ پیوندی میان آنها نیست. جزئی نگری شاعران این دوره و تأمل در امور خرد، عاملی است تا آنها حتی اشیاء پیرامون خود را به عنوان یکی از عناصر مضمون ساز انتخاب نمایند. در این نوشتار برآنیم تا بر اساس مضمون آفرینی با اشیاء کم بسامدی چون: بهله، خرده قلم، خلال دندان، دنبه گداز، شان، فرد، کجک، مگس ران و ... دریابیم که صائب با داشتن نگاهی باریک بینانه و منحصر به فرد، برای ساختن مضامین تازه از چه زاویه ای بدین اشیاء نگرسته و چه شیوه ای را در آفرینش آن به کار برده است؟ و آنکه کاربرد این نوع مضمون آفرینها چگونه نیمه پنهان شاعر و وضعیت اجتماعی عصر صفویه را بازگو مینماید؟ بررسی و تحلیل این عناصر جدا از آنکه اسلوب معادله را برترین شگرد مضمون آفرینی میداند، ارزش هنری اشعار صائب و وسعت دامنه خیال او را نمایان میکند؛ همچنین با بیان ذهنیت شاعر در شگردهای مضمون آفرینی، خصوصاً در اسلوب معادله، شخصیت عالمانه و روانشناسانه وی در قالب باورها، عقاید و اندیشه های تعلیمی و عرفانی به وضوح نمایان میگردد و نیز افقهای تازه ای به روی خواننده نسبت به شناخت لوازم زندگی عوام و خواص و چگونگی کاربرد آن در دوره صفویه گشوده میشود.

کلمات کلیدی: بلاغت، سبک شناسی، صائب تبریزی، مضمون آفرینی، اشیاء.

^۱ دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران.

yesfehani@yahoo.com

^۲ استاد زبان و ادبیات فارسی واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران.

^۳ استادیار زبان و ادبیات فارسی واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران.

مقدمه:

مضمون سازی بارزترین ویژگی سبک هندی در دیوان اشعار صائب است. نگاه موشکافانه و رمانتیک صائب به دنیای اطرافش همواره با احساسی توأم است که خود از آنها درک میکند و با آنکه گاه در آفرینش مضامین و نیز تصاویر از پیشینیان الهام میگیرد اما تلقی او از این عناصر بسی متفاوت است و از زاویه ای دیگر به آنها مینگرد. او برای دست یافتن به طبیعتی مافوق طبیعت موجود، به یاری قدرت تخیل در اشیاء نفوذ کرده و آنها را به شکل درون خود درمی آورد و با ایجاد ارتباط میان عناصر متضاد و بیگانه، کثرتها را به وحدت مبدل مینماید. در واقع صائب دنیا را به عنوان ابزار برونی، و تخیل را به شکل ابزار درونی، بکار میگیرد و از سنگ کوچکی که داخل نان قرار گرفته و در زیر دندان احساس میشود تا سد سکندر، همه را از نظر میگذراند و با ظرافتی تمام به آفرینش مضامینی تازه و رنگین میپردازد. مضامینی که در آن با لحنی غیر مستقیم و عاری از تحکم، حالات نفسانی و تأثرات عاطفی و اندیشه های دلنشین و پرکاربرد خود را به خواننده منتقل مینماید. در عناصر مضمون آفرین دیوان صائب اشیاء نقش عمده ای را ایفا میکنند. وی در آفرینش مضامین از کنار جزئی ترین قسمت یک شیء بسیار کوچک که در مواردی خاص به چشم می آید، به سادگی عبور نمیکند و گویا ساختن مضمون در ذهن او عرصه ای است که در آن میتواند تواناییهای خاص خود را به نمایش بگذارد. در این پژوهش که به روش تحلیلی انجام شده است به پرسشهای زیر پاسخ خواهیم داد:

۱- صائب در دیوان خود چه ابزاری را به عنوان اشیاء کم بسامد به کار میگیرد و از کدام زاویه بدانها مینگرد؟

۲- صائب چگونه با داشتن نگاهی باریک بینانه و منحصر بفرده، مضامین تازه و غالباً جذاب را از آنها می آفریند؟

در پی پاسخگویی به پرسشهای فوق غزلیات صائب در شش جلد مورد مطالعه قرار گرفت؛ تعداد کثیری از ابزار و ادوات موجود در دیوان او استخراج شد. و آنگاه با توجه به موضوع اصلی پژوهش که بر پایه مضمون آفرینی با اشیاء کم بسامد است به بررسی شیوه مضمون سازی با آنها پرداخته شد. باید گفت تا کنون پژوهشی با چنین رویکردی بر روی اشیاء کم بسامد صورت نگرفته است و آنگونه که از بررسیهای انجام شده برمی آید مضمون آفرینی با عناصر طبیعت، دریا و آسمان، در برخی از مقالات و پایان نامه ها موجود میباشد که برخی از آنها عبارتند از: «حباب خانه به دوش» از غلامرضا حیدری که در تابستان ۱۳۸۷ در مجله زبان و ادبیات فارسی چاپ شده است و نیز «سرو و مضامین، تعابیر، تناسبات شعری آن در دیوان صائب تبریزی» از دکتر احمد گلی که در تابستان ۱۳۸۸ در مجله نامه پارسی به چاپ رسیده است. دستیابی به نتایجی تازه و متفاوت که از بررسی اشعار شاعر حاصل میشود، ضرورت چنین پژوهشی را بیش از پیش نمایان میسازد. پژوهشی که کیفیت خیال شاعر و دقت او نسبت به دنیای اطرافش را روشن میسازد تا گشایشی باشد بر روی آشنایی با دنیای درونی صائب و شدت علاقه او به مضمون آفرینی و نیز شیوه زندگی در دوره صفویان.

نگاهی بر برخی از شگردهای مهم مضمون آفرینی در دیوان صائب:

صائب برای آفرینش مضامین تازه در اشعارش از شگردهای مختلفی بهره جسته است. خلاف سبک عراقی و خراسانی که «عین و عناصر بیرونی در کنار ذهن قرار میگیرد و به مدد آن می آید تا در

نتیجه آن معنی مؤثرتر انتقال یابد، در سبک هندی شاعر در پی ایجاد پیوند جانبی میان عین و ذهن نیست بلکه میان ذهن و عین پیوند تناظری و تقابلی برقرار میکند بدون آنکه به پیوند دقیق معنایی آن بیندیشد یا یکی از دو سوی معقول و محسوس را بر دیگری ترجیح دهد. چون هدف اصلی ایجاد رابطه و پیوندهای تقابلی و خلق مضمون نو و در نتیجه شگفت زده کردن مخاطب است نه انتقال معنی و تأثیرات عاطفی و هیجانات روحی» (طرز تازه، حسن پورآلاشتی، ص ۱۷۱). غالباً «پیوند تقابلی در سبک هندی از رهگذر اسلوب معادله صورت میگیرد، شیوه ای خاص از عرضه مضمون و معنی که مبتنی بر تقابل میان ذهن و عین است (همان: ص ۱۷۱) بدین معنی که در مصرع اول مطلبی معقول عنوان گردد و در مصرع دوم با استفاده از تشبیه مرکب یا تمثیل بر آن مطلب دلیل و برهانی آورده شود به نحوی که محسوس گردد» (سبک‌شناسی شعر، شمیسا، ص ۲۸۹) «در کنار اسلوب معادله، پرکاربردترین صورت بیانی غزل صائب، تشبیهات گسترده است؛ یعنی تشبیهی که در آن وجه شبه و ادات آمده باشد. در اکثر تشبیهات گسترده صائب، مشبه انسان و مشبه به آن امر طبیعی و یا شیء مصنوع است و چون شاعر در فرآیند خلق تصویر و مضمون سازی حالات و صفات انسانی را در عناصر طبیعت جستجو میکند، اساس و بستر این تشبیهات «تشخیص» است (همان: ۲۲۶-۲۲۴). اغراق از ویژگی‌های عمومی سبک هندی است که در شعر هر شاعری بسته به عناصر و خصوصیات مسلط بر شعر او رنگ خاصی دارد (طرز تازه، حسن پورآلاشتی، ص ۱۹۱). مسیر اصلی اغراق گذرا از هنجار عادی و ممکن صفتی و یا هر امری است، خواه در جهت «بزرگ‌نمایی» آن خواه «خردنمایی» و یا هر رویکرد دیگری (همان: ۱۵۱). گذر از هنجارها یا «آشنایی‌زدایی» شامل تمهیدات، شگردها و فنونی است که زبان شعر را برای مخاطبان بیگانه می‌سازد و با عادت‌های زبانی مخاطبان، مخالفت می‌کند. این نوع تمهیدات و شگردها در همه آثار ادبی، موجب تغییر شکل و دگرگونی می‌شود و زبان معمول و هنجار را «ناآشنا» میکند. ویژگیهای زبان شعری از جمله عناصر موسیقایی، مانند وزن، ردیف، قافیه، تناسبهای لفظی و معنوی، عناصر تصویری شعری، خیالهای شاعرانه و... در شمار این نوع شگردها جا دارد. این تمهیدات موجب میشود که خواننده و مخاطب به «زبان» توجه کند و معنا در شعر رنگ ببازد. خواننده از معنا به سوی زبان و عناصر زبانی روآورد و به سوی دریافت نزدیکتر و نابتری از «تجربه» هدایت شود. بدین ترتیب «معنا» در خدمت زبان قرار می‌گیرد» (علوی‌مقدم، ۱۳۷۷: ۱۰۸-۱۰۷). جدا از شگردهای پرکاربرد مضمون سازی که بدانها اشاره شد، تشبیه، موتیف، حسن تعلیل، تلمیح، استعاره، ایهام تناسب، و... از دیگر عناصر مضمون آفرین صائب است که شرح آنها در این مقاله نمیگنجد و موضوع اصلی بحث نمیباشد. در ادامه به بررسی بیست و دو مورد از اشیاء کم بسامد موجود در دیوان صائب و شیوه مضمون آفرینی با آنها میپردازیم.

۱) آل تمغا

آل تمغا سه بار در غزلیات صائب به کار رفته است. در ترکی به مَهر پادشاهان آل تمغا گویند. تمغا طغرای است بر سر فرامین شاهی سازند، اگر این نقش به آب زر کنند «آلتون تمغا» و اگر به رنگ سرخ کنند «آل تمغا» و اگر به سیاهی «قراتمغا» گفته میشود (فرهنگ اشعار صائب، گلچین معانی، ج ۱: ص ۸۳) شاعر در ابیاتی آل تمغا را استعاره از «مجوز شهادت از طرف خداوند و ائمه»

میدانند و به نقد عقاید اهل تشیع و با ارزش بودن مقام شهادت میپردازد و داشتن چنین مهری را بر جبین عامل سرخ رویی و سرافرازی در روز قیامت میپندارد.

روی ما را سرخ خواهد کرد صائب روز حشر آل تمغایی که از آل عبا داریم ما
۱۴/۲۶۷

نه هر تن لایق تشریف شاهی است شهادت آل تمغای الهی است
۱/۲۲۴۴

روز محشر سرخ رو چون لاله برخیزد ز خاک آل تمغای شهادت هر که دارد بر جبین
۲/۶۱۹۲

۲) بهله

صائب با بهله یا دستکش جانوران شکاری سی و یک مرتبه مضمون آفرینی کرده است. بهله «پوستینی است به اندام پنجه که میرشکاران بر پنجه کشند» (شمیسا، فرهنگ اشارات، ج ۱: ص ۲۳) تا وقتی باز بر ساعد او مینشیند پنجه های آن در گوشت ساعد بازیار فرو نرود (فرهنگ باز یافته ها، رضازاده، ج ۱: ص ۲۱۸)

۱-۲) بهله و کمر

صائب در شعر خود از آویزان بودن بهله بر کمر بهره گرفته و آن را بی اختیار و از خود بیخود میدانند. او بی اختیاری بهله در اتصال به کمر را چون بی اختیاری عشاق در رسیدن به کامیابی میدانند و بر این باور است همانگونه که عاشق اختیار را از خود سلب و به معشوق وامیگذارد، یعنی ترک تدبیر و تصرف میکند، بهله نیز از خود تدبیر و اختیاری ندارد و همیشه دست در کمر محبوب خود دارد.

میکند بی اختیاری عاشقان را کامیاب نیست ممکن بهله را دست از کمر باشد جدا
۸/۴

از فضولی است ترا دست تصرف کوتاه بهله قالب چو تهی کرد مقامش کمرست
۵/۱۴۵۸

و گاه صائب از تهی دستی بهله که عاملی است تا بهله با دست خالی به کمر و یا شهباز دست یابد بهره برده و به نکته ای عرفانی اشاره میکند و تنگدستی انسان را مایه امیدواری او میدانند.

تنگدستی مایه امیدواری شد مرا بهله با دست تهی تا از میانش کام یافت
۲/۱۳۶۷

من بی مایه را سرمایه امیدواری شد به دست آورد با دست تهی تا بهله شهبازی
۵/۶۷۸۵

۳) پای انداز:

پای انداز که هشت بار در غزلیات صائب تکرار شده، فرش و بساطی است که میزبانان برای تکریم و بزرگداشت در راه کسی بگسترند. نثار و شیء قیمتی است که داماد در شب عروسی، هنگامی

که عروس وارد خانه میشود، به عروس میدهد، این کلمه در کرمان به صورت «پا انداز» و به همین معنی اخیر، هنوز زنده است و آن ممکن است جامه، جواهر یا وعده‌هایی دیگر باشد (فرهنگ بازیافته‌ها، رضازاده، ج ۱: ص ۲۴۴)

در این بخش، صائب باخلق تصاویر زیبا و به کاربردن اغراق به مضمون آفرینی دست میزند. او ریزش گلبرگها در بوستان را پای انداز باد صبايي ميداند که غبار کوی یار را به بوستان می آورد. غبار کوی او را تا به سیر بوستان آرد ز برگ گل صبا هر روز پای انداز میگیرد
۵/۲۹۸۲

همچنین ضرورت وجود روی گرم و گشاده در مجلس را به شعله‌ی سرکشی تشبیه میکند که چون حریری لطیف، پای انداز اسپند گشته است.

در آن مجلس که نبود روی گرمی، پای نگذارم سپندم، از حریر شعله پای انداز میخواهم
۷/۵۶۱۰

در ابیاتی دیگر صائب سینه کبک و بساط گردون را به پای انداز تشبیه کرده است و در ستایش مقام سعی و تلاش انسان و غالب بودن او بر آسمان، اطلس گردون را پای اندازی بر سر راه او میداند.

ز صید لاغر من میهمان‌داری نمی آید خوشا کبکی که سازد سینه پای انداز شهبازش
۴/۴۹۴۲

قدم سعی تو در دامن تن پیچیده است ورنه افلاک ترا اطلس پای اندازست
۸/۱۴۶۸

(۴) پرّه قفل

پرّه قفل که چهار بار در غزلیات صائب به کار رفته است، جزیی از قفل است که قفل را بدان محکم و مضبوط سازند (معین) صائب با این شیء کوچک که کمتر به چشم می آید نیز مضمون می آفریند. با آنکه در ادبیات باد صبا را گره گشا میدانند و حافظ در این باب میسراید:

چو غنچه گر چه فرو بستگی است کار جهان تو همچو باد بهاری گره گشا میباش
حافظ غزل ۲۷۴

اما صائب به گشایش درون، که هر فرد باید به خودی خود بدانجا برسد اشاره میکند و در بیان آن از قفل و پرّه بهره میجوید و معتقد است همانگونه که قفل از پرّه خود برای خود کلیدی (گشایشی) ساخته یعنی با فرو بردن پرّه به داخل باز میشود، انسان هم با حل و فصل کردن مسایل درونی انبساط و گشادگی خاطر پیدا میکند.

بی نسیم سحری غنچه ما خندان شد قفل از پرّه خود ساخت کلید آخر کار
۲/۴۶۷۱

از آنجا که عامل اصلی در قفل، پرّه است؛ او در بیتی دیگر از پرّه قفل، استفاده میکند و خاموشی را به قفل و زبان را به پرّه آن تشبیه میکند. صائب خاموش بودن را چون قفل بسته ای میدانند. یعنی همانگونه که از در قفل شده امکان عبور وجود ندارد، خاموش بودن زبان و سخن نگفتن هم سبب میشود تا راه ورود افکار مزاحم به ذهن بسته گردد و بدینسان اشاره میکند که سکوت و خاموشی که باغی پر از گل در درون انسان میپروراند همانند غنچه ای است که با وجود بسته بودن سرشار از گلبرگهای سرخ به هم فشرده میباشد.

غنچه سان پر گل اگر خواهی دهان خویش را
پره قفل خاموشی کن زبان خویش را
۱/۸۷

او در جای دیگر در توصیف خاموشی میسراید:

ز خاموشی دهن غنچه گلستان گردید
درین بساط سرانجام بی زبانی کن
۶/۶۳۶۱

شاعر در دیگر جای از پرّه قفل که عامل بسته شدن آن میگردد بهره گرفته و با دست به درضربه زدن و از خلق طلب کردن را بدان تشبیه میکند و معتقد است که هیچ کاری بدون سعی و تلاش انجام نمییذیرد.

هیچ کاری وا نشد از سعی ما بی حاصلان
پره های قفل شد دستی که ما بر در زدیم
۹/۵۴۷۹

(۵) پوست (جلد کتاب)

در قدیم از پوست دباغی شده جانوران برای درست کردن جلد کتاب استفاده میکردند. صائب با استفاده از ارتباط بین پوست و کتاب در دو بیت مضمون آفرینی کرده است. در تخیل او پوست، جامه کتاب است و علم درون کتاب، در بند پوست. او با توجه بدین تشبیه، معتقد است انسان ره برده به عالم معنا باید چون کتاب، جامه ای بهر خود بسازد یعنی اگر به معرفت و کمال معنوی دست یافت از این دنیا به خرقه ای از پوست اکتفا کند و به تن پروری نپردازد، چرا که اینجا محل تجمل نیست.

ترا ز معنی اگر هست بهره ای صائب
ز پوست جامه خود ساز چون کتاب اینجا
۱۲/۵۷۷

او علم موجود در کتاب را که صرفاً نگاشته شده و به کار نمی آید، علمی میدانند که به راستی در بند پوست کشیده شده بر آن است و بیرون آوردن آن مشکل است. صائب با تکیه بر این حقیقت،

بیان میکند که علم را باید از روشن بینان و اهل معرفت که دل روشن آنان گویای احوال اندرونشان است، دریافت کرد و در مغز جای داد والا بقیه علوم ظاهری است.

از سینه های روشن در مغز پی توان برد در بند پوست باشد علمی که در کتاب است
۷/۲۲۲۵

۶) تابوت

صائب با تابوت یا مرکب چوبین که چهارده بار در غزلیات او تکرار شده است، دگر بار به زهد ستیزی میپردازد.

۶-۱) تابوت و آسایش جسد در درون آن

او از آسایش جسد در تابوت مضمون آفرینی کرده و معتقد است همانطور که تابوت، برای مرده دلانی که قدرت لذت بردن از دنیا را در اندرون خود خاموش کرده اند، مهد و گهواره آسایش و راحتی است، زهد خشک نیز بر دل زاهد ریایی که به عباداتی متعصبانه و زندگی خالی از شادی و آرامش حقیقی، اکتفا کرده است، بار و غبار نیست و هرگز پشیمانی به دنبال ندارد.

از زهد خشک بر دل زاهد غبار نیست تابوت بهر مرده دلان مهد راحت است
۲/۱۸۷۰

۶-۲) تابوت و سنگینی آن بر دوش

او در دیگر جای از سنگینی تابوت بر دوش نهاده شده، بهره برده و بیان میکند گرانجانی که دست از کار میکشد و هیچ فعالیتی ندارد و تنها برای دیگران ایجاد زحمت میکند همچون تابوت سنگینی است بر دوش خلائق، باری بی ثمر.

گرانجانی که دست از کار بردارد نمیداند که چون تابوت بر دوش خلائق بار خواهد شد
۱۱/۳۰۷۵

همچنین با تکیه بر همین اصل بر این باور است که دست های نامهربان و بی احساس که کسی را به احسان خود جذب نمیکند بر دوش نیازمندان چون تابوتی سنگینی میکند.

دستی که به احسان نکند حلقه بگوشم چون پایه تابوت گران است به دوشم
۲/۵۹۲۶

۶-۳) تابوت و آخرین مرکب بودنش

در دیگر جای صائب با استفاده از این واقعیت که تابوت، آخرین مرکب چوبینی است که جسم آدمی بر آن سوار شده و بدان از دنیا خارج میگردد، به دلبستگی های انسان کوتاه بین اشاره کرده و بر آن افسوس میخورد.

آه کز دل‌بستگی‌ها، آدم کوتاه بین می‌رود با مرکب چوبین ازین دنیا برون
۷/۶۰۴۹

۷) جُل

کلمه «جُل» به معنی پوشش ستور، دو بار در غزلیات صائب به کار رفته است. گاو زمین یا گاو ثری، اینگونه «در باور پیشینیان است که خداوند، در اول گوهری آفرید به هیبت در آن نگرست، آب شد، از آن آب دریای محیط پدید آمد، بعد از آن ماهی آفرید بزرگ بر سر این دریا. در پشت این ماهی، چهل ارش خاک تیره و مرطوب قرار داد که به آن ثری می‌گفتند؛ پس گاو آفرید تا پاهای او بر روی ثری قرار گرفت، این گاو را گاو ثری یا گاو زمین گویند و زمین را بر سر شاخ او قرار داد» (فرهنگ بازیافته‌ها، رضازاده، ج ۲: ۱۳۸۰) شاعر با تناسبی که بین جل، گاو و زمین برقرار کرده است و تلمیح به این اسطوره دیرینه با ذکر جُل بستن زمین بر گاو (تشخیص)، مضمون آفرینی نموده است و بیان میکند که دنیا جای ماندن و قرار نیست و اگر جز این هست، چرا زمین از همان ابتدا عزم سفر کرده و جل بر گاو انداخته است؟

و در بیت دوم باز جل بر گاو بستن زمین را نشانه بی‌ثباتی دنیا دانسته است.
اگر زیر فلک جای اقامت هست و آسایش زمین بر گاو چون بسته است از روز ازل جل را؟
۹/۳۸۹
زمین به گاو، جل خویش بسته تا مردم به خود قرار اقامت درین سرا ندهند
۹/۳۹۵۶

۸) خرده قلم

صائب در غزلیات خود دو بار خرده قلم را به کار برده است. خرده‌های قلم پس از تراشیده شدن و سر زدن از آن جدا میشود. طبق اعتقاد قدما، ریخته شدن آن در محل گذر، سبب برپاشدن آشوب و ناآرامی میشد و بی‌حرمتی به اهل قلم به حساب می‌آمد. شاعر در حفظ حرمت اهل سخن با تکیه بر این اعتقاد و استفاده از ارتباط موجود بین قلم و تراشه اش با آوردن حسن تعلیل، مضمون آفرینی مینماید.

دلیل عزت اهل سخن همین کافی است که خرده‌های قلم زیر پا نباید ریخت
۷/۱۶۴۸
بی‌عزتی به اهل سخن ما یه غم است زنه‌ار خرده‌های قلم زیر پا مریز
۲/۴۸۲۱

۹) خلال دندان

صائب با «خلال» یعنی چوب باریکی که برای بیرون آوردن خرده‌های غذا از لابلائی دندانها بکار می‌رود در هفت بیت، مضمون آفرینی میکند.

۹-۱) خلال دندان و کهنسالی

خلال دندان برای افرادی که پا به کهولت گذاشته و دندانهای خود را از دست داده بودند، کاربردی ندارد. شاعر با تکیه بر این مسأله، بر این باور است که چرب نرمی و ملایمت حقیقی در رفتار، در پشت سر، سرزنش و چوبکاری ندارد همانطور که فرد بی دندان غذای چرب و نرمی که میخورد گوارای وجودش است و از خلال کردن دندانهایش آسوده است.

چرب نرمی را نباشد چوبکاری در قفا از خلال آسوده است آن کس که بی دندان شده
۹/۶۵۸۸

۹-۲) باریکی خلال دندان

در دیگر جای صائب از «خلال شدن» که کنایه از لاغر و باریک شدن میباشد مضمون آفرینی کرده است و گاه به بیان احوال خود و شکایت از روزگار میپردازد. او در بیت زیر جدا از آنکه به تکیه شدن و لاغر گشتن خود بر اثر تفکر زیاد و نیز نداشتن گوش شنوا در زندگی، اشاره میکند ایهام تناسب زیبایی بین بن دندان و خلال برقرار کرده است.

نشینید یک تن از بن دندان حدیث من از فکر اگر چه پیکر من چون خلال شد
۹/۴۱۰۵

۱۰) دنبه گداز

دنبه گداز ظرفی است که دنبه گوسفند در آن برشته کنند و نوعی از سحر و جادو هم هست و آن چنان باشد که ساحران به نام شخصی سوزن بسیار بر دنبه گوسفند بخلانند و افسونی خوانند و آن را در قبر کهنه بیاویزند و چراغی در زیر آن روشن کنند تا از حرارت آن چراغ دنبه به گداز آید و چندانکه دنبه میگذارد آن شخص نیز میگذارد و لاغر میشود تا بمیرد. (فرهنگ اشعار صائب، گلچین معانی، ج ۱: ص ۴۱۷) صائب در هشت بیتی که این کلمه را به کار برده است، بر لاغر بودن و کم وزن بودن انسان روشن گهر تأکید دارد. او چشم شور یا عین الکمال و اثر آن بر اشخاص را با دنبه گداز برابر میداند و با کنار هم قرار دادن عناصر سه گانه دنبه گداز، چشم زخم و ماه، در ابیات متعددی دلیل باریک شدن ماه بدر را چشم شوری میداند که به آن افکنده میشود و همانند دنبه گداز عمل میکند. صائب بر این باور است که همانگونه که ماه تمام از عین الکمال دنبه گداز میشود و کمال خود را از دست میدهد، پهلوی چرب (وزن اضافه) هم در دریافت کمالات معنوی، دشمن روشن گهری انسان و از بین برنده آن میگردد.

مباد دنبه گدازت کنند چون مه بدر چو ماه عید درین صید گاه لاغر باش
۸/۵۰۰۱

پهلوی چرب، دشمن روشن گهر شود ماه تمام، دنبه گداز از نظر شود
۱/۴۲۶۸

(۱۱) ساعت

صائب ساعت را به کرات به معنای لحظه و گاه زمان نحس (ساعت سنگین) به کار برده است و در هشت بیت به ساعت شنی که در زمان شاه عباس به کار می رفته است اشاره میکند.

(۱-۱۱) ساعت = ریگ

شیشه ساعت، شیشه ای باشد که اوقات و مقادیر روز و شب را بدان معلوم کنند. چنانچه، دو شیشه که دهنهای هر دو با هم پیوسته است، از ریگ پر کنند، چون ریگ شیشه بالا به تمامی در شیشه پایین قرار گیرد، آن را مدت یک ساعت قرار دهند (فرهنگ بازیافته ها، رضازاده، ج ۲: ص ۱۰۱۲)

صائب در بیتی حرکت دائمی ذره های ریگ در ساعت شنی را مشاهده کرده و ناآرامی روان آدمی در زیر چرخ گردان را با آن برابر میداند.

زیر گردون نیست آسایش روان خلق را ریگ تا در شیشه ساعت بود در رفتن است
۶/۱۰۵۵

و در دیگر جای با تکیه بر همان مشاهده بر این باور است که روح اگر چه در جسم جای گرفته است اما همچنان در سفر است و همانند ریگ داخل شیشه ساعت که در آن قرار گرفته، همواره در حرکت و جنبش است.

ساکن از شیشه ساعت نشود ریگ روان گر چه در جسم بود روح همان در سفر است
۸/۱۴۵۴

همچنین بیقراری ذرات عالم امکان در طلب پیوستن به خالق را به جابجایی ریگ در شیشه ی ساعت تشبیه کرده است

بیتابی ذرات جهان در طلب حق در شیشه ساعت سفر ریگ روان است
۹/۲۱۴۲

او در بیتی دیگر باز به انتقاد از زاهدان ریایی پرداخته و بیان میکند همانگونه که در شیشه ساعت جز ریگ روان چیز دیگری پیدا نمیشود، در مصاحبت زاهدان خشک و بی ذوق نیز هیچ کیفیتی یافت نمیشود چرا که کلام آنان مثل ریگ خشک، روان و بی خاصیت است (یعنی ادعای آنها بر عمل غالب است).

مجو از گفتگوی زاهدان خشک کیفیت که جز ریگ روان در شیشه ساعت نمی باشد
۲/۳۱۲۶

(۱۲) سوزنی

سوزنی، نوعی از بساط و گستردنی که اقسام گلها از ابریشم و ریسمن در آن دوزند (فرهنگ اشعار صائب، گلچین معانی، ج ۲: ص ۶۸) طبعاً گلدوزی بر روی سوزنی به واسطه سوزن و بخیه زدن صورت میپذیرد. شاعر با جان بخشیدن به سوزنی در تک بیتی از باقی ماندن جای سوزن به عنوان زخم، بر روی پارچه سوزنی استفاده کرده است و با استفاده از اسلوب معادله خطاب به

انسان ساده دل میگوید که از مسند دولت در فکر تن آسانی نباش که زخمهای زیادی را به همراه دارد.

تن آسانی مجوای ساده دل از مسند دولت که در هر بخیه زخم سوزنی این سوزنی دارد
۵/۲۹۶۶

۱۳) شان (کندو)

در گستره خیال صائب، «شان» یا کندوی زنبور نیز مضمون آفرینی میکند. کندوی زنبور که گویی خانه ای است با اتاقهای کوچک شش ضلعی بسیار منظم، پس از قرار گرفتن در منطقه خاص جغرافیایی، با تلاش شبانه روزی زنبورهایی که با نظم و قوانینی خاص کار میکنند لبریز از عسل ناب میشود. اما آنچه از این کندوی شیرین قسمت و روزی زنبور میشود چیزی نیست جز نیش زنبور. در واقع زنبور از شان عسل تنها نیش را با خودش میبرد. صائب با اشاره به این اصل بیان میکند که در این دنیا از جمع کردن مال بگذر که شیرینی آن را برای دیگران باقی خواهی گذاشت.

بگذر ز جمع مال که زنبور بی نصیب با خویشتن ز شان عسل نیش میبرد
۷/۴۰۵۰

در بیتی دیگر با آوردن مجاز، طعم خوش و بسیار دلنشین شان عسل را در نظر داشته است و آن را با شیرینی ژرف اندیشی برابر قرار داده است. او در این بیت با آوردن پرده زنبوری و شان عسل نیز تناسب زیبایی ساخته است. همچنین اندیشه ژرف و عمیق را چون پرده زنبوری میداند که از پس آن مردم را میبیند (آینده جامعه را پیش بینی میکند) اما مردم متوجه او نمی شوند.

آن شان عسل را که در آفاق نگذد از پرده زنبوری اندیشه طلب کن
۲/۶۴۴۳

با شکستن شان شهد از آن خارج میشود. صائب با بهره گیری از این عمل بیان میکند که دل آدمی نیز با شکستن حلاوت و شیرینی یافته چرا که در این حالت ارتباط بین مخلوق و خالق عمیقتر میشود.

در شکستن بود حلاوت دل شهد در کسر شان زنبورست
۴/۲۲۱۲

۱۴) عینک

شیشه فرنگی را عینک یا آیینک میگفتند که به چشم میزدند (فرهنگ بازیافته ها ، ۱۳۸۶، ص ۱۰۱۲) صائب در مضمون آفرینی های خود با عینک بیشتر به بیان موضوعات عرفانی میپردازد.

۱-۱۴) عینک - پرده خواب

او عقیده ی خود نسبت به خواب عرفا را با مقایسه ای ظریف ابراز میدارد و میگوید همچنانکه نور شمع در جامه فانوس پنهان نمیمانند، روشندلی بیداردلان با خوابیدن نه تنها از میان نمیرود بلکه پرفروغتر هم میگردد و در واقع آگاه دلان در خواب بیناترند و خواب چون عینکی بر چشم دل آنان است.

شمع در جامه فانوس نماند پنهان عینک از پرده خواب است دل بینا را
۵/۴۸۴

۱۴-۲) عینک - کاسته شدن فاصله ها

در جایی دیگر بر این باور است همانگونه که با عینک از فاصله ها کاسته میشود و نادیدنیها را نیز میتوان دید، صافدلان هم با دل زلال خود فاصله های جدا کننده را از میان برمیدارند و دوری برای ایشان مفهومی ندارد.

نیست ممکن که ز من دور توانی گردید عینک صافدلان دور نما میباشد
۳۳۴۶۱

۱۴-۳) عینک و کهنسالی

صائب همچنین با عینک زدن انسان در هنگام کهنسالی به نازک اندیشی پرداخته است و فرارسیدن پیری را با فرارسیدن قیامت برابر میداند و میزان حساب را عینکی میپندارد که صبح پیری آن را بر چشم شاعر نصب میکند.

صبح پیری نیست گر صبح قیامت، از چه کرد پیش چشم من ز عینک نصب، میزان حساب
۹/۸۶۵

۱۴-۴) عینک و بهتر دیدن

او در بیتی دیگر از بهتر شدن دید انسان با عینک استفاده کرده و چشم پوشی از دنیا را عینکی میداند که با آن این دنیای خیال آباد را بهتر میتوان دید.

می توان با نظر بسته جهان را دیدن عینک دیدن خواب است نظر پوشیدن
۲/۶۲۹۲

۱۵) فرد

فرد به کاغذی چهار گوشه گفته می شد که قضایا و معاملات را بر آن می نوشتند و چنین کاغذی اگر باطل می شد به آن فرد باطل (کاغذ باطله) می گفتند (گزیده صائب، شعار، ص ۱۷۶) با وجود بسامد اندک این کلمه (۱۸ بار) در دیوان صائب، با آن مضامین زیبایی خلق شده است. صائب در ابیاتی (۱۵/۱۵۸۱۸، ۸/۲۶۶۶، ۱/۱۹۳۴، ۱۵/۵۸۵۹)، شب، هستی، آینه و آفتاب را به فرد تشبیه میکند.

۱۵-۱) فرد و صفحه نانوخته

او در توصیف جمال محبوب خط سبزه روئیده شده بر رخسار او را کامل کننده زیبایی وی دانسته و آن را بدون سبزه خط به صفحه نانوخته که فرد باطل محسوب میشود، تشبیه میکند.

تا صفحه نانوشته بود فرد باطل است بی خط سبز چهره زیبا تمام نیست
۸/۲۰۶۲

۱۵-۲) فرد و سیاه مشق

وی از سیاه مشق نوشته شده بر صفحه سفید فرد استفاده کرده و در باب فضیلت دعای
سحرگاهان و مغفرت الهی در بیتی بسیار زیبا وجود سیاهی شبانه را به گناهان انسان نسبت
میدهد و شب را فردی میداند که سیاه مشق نگاشته شده بر آن گناهان انسان است.
فرد شب را گرچه از مشق گنه کردم سیاه مد آهی میکشم چون صبح دفتر وا کند
۵/۲۵۱۸

۱۵-۳) فرد و تک برگ بونش

همچنین در دیگر جای برگ برگ نشدن فرد را در نظر میگیرد و مضمون آفرینی مینماید.
صائب بر این باور است همانطور که فرد از پریشان شدن در امان است و مانند دفتر، برگ برگ
نمیشود، آزاد مردان هم از پریشان خاطری در امانند و آزادی آنها حفاظی برایشان محسوب
میشود.
ایمنند آزاد مردان از پریشان خاطری فرد را نتوان مجزا همچو دفتر ساختن
۲/۶۰۱۶

۱۵-۴) فرد و یک رویی

صائب در بیتی از نگاشته شدن بر یک طرف فرد بهره گرفته و با تشبیه کردن آینه به فرد از
جهت یک رو بودن، انسان را به یک رو بودن با کائنات دعوت میکند و علت سیاهی رخ کاغذ را
دورویی آن (اینکه دو طرف آن قابل نگارش میباشد) مینداند.
چو فرد آینه با کاینات یکرو باش که شد سیاه رخ کاغذ از دورویی ها
۱۰/۶۷۴

۱۶) قراب

قراب یا نیام از ادوات جنگی است. شاعر در تک بیتی در بیان طلوع سحر از «تیغ قراب» استفاده
کرده است. قراب شب، اضافه تشبیهی است شب از نظر سیاهی به قرابی (نیام) تشبیه شده که
درونش تاریک است. طلوع سحر و انوار گسترش یافته در پهنه ی آسمان سرخگون صبحگاهان در
نگاه شاعر به تیغی جگر شکاف تشبیه شده است.
بردار سر ز خواب ازان پیشتر که صبح تیغ جگر شکاف کشد از قراب شب
۱۰/۹۱۸

۱۷) کاغذ باد

کاغذ اطفال، و آن کاغذی باشد که اکثر اطفال به ریسمان بسته به هوا سر دهند، بادبادک
(فرهنگ بازیافته‌ها، رضازاده، ج ۲: ص ۱۲۲۱)

۱۷-۱) کاغذ باد و مصحف

صائب با اشاره ای به بازیهای کودکان و بادبادک ساختن از هر ورقی - حتی اوراق مقدس مصحف- پریشان کردن دل در هوای رسیدن به سیم و زر را با مجزا کردن قرآن برای ساختن بادبادک مقایسه میکند و در واقع جدا از آنکه قداست قرآن را در نظر دارد، به قداست دل و اهمیّت آن اشاره قویتری میکند. همچنین در بیتی دیگر دل را چون مصحفی میداند که انسان نادان آن را با حرف پوچ، چو کاغذ باد به عروجی که به سرعت افول و سقوط در پی خواهد داشت میرساند.

در هوای سیم و زر دل را پریشان ساختن بهر کاغذ باد، مصحف را مجزا کردن است
۸/۱۰۶۱
دل به حرف پوچ تا کی شاد خواهی ساختن؟ مصحف خود چند کاغذ باد خواهی ساختن؟
۱/۶۰۲۰

۱۷-۲) کاغذ باد را پراندن (هوا کردن)

صائب از هوا کردن بادبادک سبک تا دور دستان بهره برده و با تکیه بر آن بیان میکند که روزگار مقام و منزلت دنیوی را که چشمگیرتر است بیشتر به انسانهای سبک مغز میدهد و آنها را بالا میبرد. در بیتی دیگر به سقوط کاغذ بادی که اوج گرفته اشاره میکند و بیان میکند فردی که به واسطه روزگار بالا رفته است در فرجام به جایی نمیرسد.

همچو کاغذ باد، گردون هر سبک مغزی که یافت در تماشاشاگاه دنیا میپرانند بیشتر
۱۰/۴۶۰۹
به یک دو جلوه زمین گیر گشت کاغذ باد به هیچ جا نرسد هر که میپرانندش
۷/۵۰۰۸

۱۷-۳) کاغذ باد و کشش

صائب در ابیاتی کاغذ باد را که با هر وزش باد، به سمت و سوی کشیده میشود در نظر گرفته و پریشانی حواس و نیز حیرت خود از مشاهده عالم هستی را بدان تشبیه میکند. همچنین در دیگر جای از کشیده شدن بادبادک به وسیله نخ و آمدن آن به سمت کودک، بهره گرفته و از نیروی جاذبه نهفته در عشق سخن میگوید.

شد به کاغذ باد اوراق حواسم همسفر تا درین بستانسرا چون غنچه گل وا شدم
۱۰/۵۳۶۷
عشق بر باد اگر داد مرا باکی نیست میکشد جانب خود باز چو کاغذ بادم
۲/۵۶۳۳

۱۸) کجک

کجک فیل، آهنی سرکج است که بدان فیلبانان فیلی را به جانبی که خواهند بگردانند و آن را انکزه و کزه نیز گویند (فرهنگ بازیافته های ادبی، رضازاده، ج ۲: ص ۱۲۴۲)

شاعر با آوردن حسن تعلیلی زیبا در بیان تاثیر آه ضعیفان بر اقویا، از پشه که دشمن اصلی فیل است بهره گرفته و خرطوم ظریف پشه را به کجک تشبیه نموده است. کجکی که توسط آن فیل با وجود عظیم الجثه بودن عنان از دست می‌دهد و از پای در می‌آید. خرطوم پشه را کجک فیل کرده اند تا اقویا ز آه ضعیفان حذر کنند
۳/۴۲۲۴

۱۹) کمر بند

صائب در غزلیات خود کمر بند را در تک بیتی به کار برده است. قفل کمر بند زبانه‌ای دارد که در صورت عادی متحرک است و چون زبان به هر سو حرکت میکند. صائب در توصیف باریکی میان معشوق، با استفاده از تصویر سازی و اغراق، هنجار شکنی کرده و مضمون آفرینی میکند. او باریکی کمر معشوق را باعث باز شدن کمر بند و به صدا افتادن آن و پر بودن ساق را باعث خاموشی خلخال میداند درحالی‌که به طور معمول کمر بند باید ساکت و خلخال باید صدادار باشد. می شود ناطق کمر بند از میان نازکت ساق سیمین تو خامش میکند خلخال را
۱۰/۱۱۰

۲۰) گل چراغ

به قسمت بالای فتیله چراغ پس از سوختن، گل چراغ می‌گویند (فرهنگ اشعار صائب، گلچین معانی، ج ۲: ص ۲۹۰) در ادبیات «گل و بلبل» و «شمع و پروانه» از جفتهای مضمون آفرینند. صائب قسمت سوخته شده فتیله را که جمع میشود به گل تشبیه کرده است و آن را گل چراغ مینامد و در سه بیت از غزلیاتش به کار میبرد. عاشق ز بوی سوختگی تازه میشود اینجا گل چراغ بود در حساب گل
۷/۵۲۶۹

۲۰-۱) گل چراغ و پروانه

در دیوان صائب گل چراغ با پروانه مضمون آفرینی میکند. او در بیتی بسیار زیبا پروانه را، بلبل این گل (گل چراغ) می‌پندارد و با آوردن حسن تعلیل سرکشی شعله را (حالت شعله وقتی به سوی پروانه کشیده میشود)، «کلاه کج بر سر نهادن آن» می‌پندارد و عامل آن را پروانه ای میداند که چو بلبل به گرد گل چراغ می‌گردد و کششی غرور آفرین را در دل شعله ایجاد میکند. کلاه، شعله اگر کج نهد سزاوارست گل چراغ چو پروانه بلبلی دارد
۵/۳۷۵۰

۲۰-۲) گل چراغ - بوی سوختگی

گل چراغ بوی سوختگی میدهد. شاعر در غزل (۳۸۹۶) هنجار شکنی کرده و در بیان گذر بهار و جدایی از معاشران و اغراق در شدت افسرده دل بودن اهل بزم، از باقی نماندن بوی سوختگی در گل چراغ استفاده کرده است.

چنان فسرده دلی اهل بزم را در یافت که بوی سوختگی در گل چراغ نما ند
۳/۳۸۹۶

۲۱) گلجام

به شیشه های رنگین که در عمارت خانه و حمام در تابدانها تعبیه کنند، گلجام یا آینه جامی گویند (فرهنگ صائب، گلچین معانی، ج ۲: ص ۲۹۰). در گذشته در معماری داخلی عمارتها و خانه ها، برای دور کردن حشرات، به دلیل حساسیت آنها نسبت به نور منشعب شده از گلجام، از آن استفاده میکردند. در غزلیات صائب گلجام در پنج بیت به کار رفته است.

۲۱-۱) گلجام و روشنی بخشی

صائب از روشن شدن خانه توسط شیشه های گلجام بهره گرفته و بر این باور است همانطور که گلجام سبب نور بخشی به خانه میگردد و تاریکی و ظلمت از آن دور میشود، جام شراب هم خانه دل را روشن میکند.

چنان که خانه ز گلجام میشود روشن صفای خانه د لها ز جام باده بود
۵۳۹۶۴
روشن دلم ز باده گلفام میشود ظلمت برون ز خانه به گلام میشود
۱/۴۲۸۸

در بیتی دیگر با تکیه بر همان اصل، داغ جنون را گلجامی میپندارد که خانه تاریک دل را روشن میکند.

شد منور سینه من صائب از داغ جنون خانه تاریک را روشن کند گلام ها
۱۰/۳۰۴

۲۱-۲) گلجام و رنگین بودن شیشه ها

همچنین از رنگارنگ بودن گلجام و پرتوهای رنگین آن بهره برده و بر این باور است همانگونه که چشم پریشان نظر که به هر سوی در گردش است دل را سیاه میگرداند، رنگینی شیشه های گلجام و انعکاس آن بر اتاق هم از آرامش آن میکاهد.

گردید دل ز چشم پریشان نظر، سیاه روشن اگر چه خانه ز گلام میشود
۶/۴۲۸۸

۲۲) مگس ران

مگس ران ابزاری است از پر طاووس و دیگر مرغان، برای راندن و دور کردن حشرات و سایه گسترده. صائب در نه بیت از غزلیات خود با این کلمه مضمون آفرینی میکند.

۲۲-۱) مگس ران و شهپر سیمرغ

او با تلمیح به داستان زال و سیمرغ و یاری رساندن او به زال، پر سیمرغ را با تمام عظمتش، مگس ران زال دانسته و بیان میکند همانطور که شهپر سیمرغ مگس ران و اسباب آسایش زال از

دودمان رانده شده، گردید، لطف بیکران الهی نیز همهٔ بندگان خصوصاً افرادی که از نظر خلق افتاده اند را شامل میشود.

لطف حق بیش بود با نظر افتاده خلق زال را شهپر سیمرغ مگس ران گردد
۷/۳۲۷۴

۲۲-۲) مگس ران و شهپر فروش

وی در دیگر جای به دکان شهپر فروش رفته و نبود مگس ران را در آن مکان از جمله اسباب محنت آفرین او میدانند و با توجه بدین مسأله به توصیف زیبایی بی حد و حصر لب یار پرداخته و ضعف یار در برابر دور کردن هواداران را، با شهدفروشی که مگس رانی در پی ندارد، برابر میدانند. لب لعل تو چها میکند از شیرینی وای بر شهپر فروشی که مگس رانش نیست
۸/۱۵۹

۲۲-۳) مگس ران و دست از کار رفته

صائب در تک بیتی به نکته‌ای عرفانی اشاره میکند. او در توصیف بیخودان که درونی آرام را بر خود گزیده اند و حضور و یا تکلم دیگران احوال درونی آنان را آشفته نمیکند، از مگس ران بهره جسته و بیان میکند همانطور که دست از کار رفته و مفلوج، دچار بی حسی میگردد و مگس را دفع نمیکند و از وجود آن آزاری را حس نمیکند، انسان از خود برون جسته هم پروایی از حرف پوچی که بر او مؤثر نمیشود، ندارد. پروای حرف پوچ ندارند بیخودان دست ز کار رفته مگس ران نمی شود
۷/۴۳۰۲

۲۲-۴) مگس ران - شهپر طاوس

طاوس پرنده‌ای گرمسیری است و در فصل باران در دهات هندوستان، در پارکها و کنار جاده ها به فراوانی دیده میشود. وقتی که پره‌های این پرنده میریزد روستائیان آن را جمع میکنند و بدان شیرازه بسته و جاروب و بادبزن درست میکنند. چنانکه برای مگس رانی شاهان، بزرگان دین و روحانیان به کار میبرند و همین طور برای جاروب کردن آستانه های مقدس و متصوفه از جاروب پر طاوس استفاده میکنند (صائب تبریزی، جعفری، ص ۲۷۸). با توجه به این مسأله صائب با اشاره به جلوه گری او و فرجام پره‌های زیبایش، به فخر فروشان هشدار میدهد که پایان خودآرایی، خواری و سرافکنندگی است.

خوار یی هستت به دنبال خودآرایی را پر طاوس محال است مگس ران نشود
۹/۳۶۱۰

نتیجه:

استفاده از اشیاء کم بسامد از عناصر مضمون آفرین دیوان صائب است. در این پژوهش که به بررسی مضمون آفرینی با بیست و دو مورد از این نوع اشیاء پرداخته شده، نازک اندیشی‌هایی

مورد بررسی قرار گرفت که بیش از پیش ارزش هنری شاعری چون صائب و جهان بینی او را نشان میدهد. بر کمر بودن بهله بی اختیار، بسته بودن قفل، محافظت کردن پوست (جلد) از کتاب، سنگینی تابوت بر دوش مشایعت کنندگان، استفاده از تابوت به عنوان آخرین مرکب، جل بر حیوانات بستن، ریختن خرده قلم بر زیر پای، باریکی خلال دندان و بی کاربرد بودنش برای سالمندان، کاربرد دنبه گداز به عنوان سحر و جادو، حرکت شنها در ساعت شنی، باقی ماندن جای سوزن بر روی سوزنی، استفاده از عینک در زمان کهنسالی، بر یک طرف فرد نوشتن در معاملات، تک برگی بودن فرد، بادبادک بازی کودکان، رنگین بودن گلجام و دیگر موارد ذکر شده از جمله دست مایه های بسیار ساده و گاه ظریفی است که صائب از آنها در خلق مضامین شاعرانه بهره برده است.

او این عناصر را در بیشتر موارد، در مقابل عناصر ذهنی قرار میدهد و در قالب اسلوب معادله به آفرینش مضامینی تازه دست میزند. همچنین از تشبیه، استعاره، تلمیح، موتیف، حسن تعلیل نیز استفاده میکند و گاه هنجار شکنی کرده و با اغراق بیش از حد مضمونی تازه و زیبا را خلق مینماید. توجه به ذهنیت شاعر در آفرینش مضامین، پرده از اندیشه های ناب او برمیدارد.

آفرینش مضامین از اشیاء کم بسامد در غزلیات صائب، جدا از آنکه گستره خیال شاعر را نمایان میکند، کاربرد اسلوب معادله را به عنوان یک ویژگی سبکی پر رنگتر مینماید. همچنین دقت چشمگیر شاعر بر محیط زندگی و آشنایی او با انواع علوم، حرف، سنتها و آداب و رسوم را به نمایش میگذارد.

از دیگر دستاوردهای این پژوهش اشاره صائب به ابزارهای شکار و جنگ، باورهای عامیانه، پیشرفت علوم و هنر، معماری عمارتها، ابزار و لوازم زندگی عوام و خواص و... در دوره صفویه است که در مطالعات تاریخی از ارزش والایی برخوردار میباشد. دستیابی به چنین نتایجی میتواند خواننده را به ژرفنای خیال شاعر و عمق تفکر او نزدیکتر کند تا از افقهای متفاوت به اشعار او بنگرد.

منابع:

- ۱- دانشنامه زبان فارسی، به سرپرستی اسماعیل سعادت، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ج ۴، ۱۳۸۴.
- ۲- دیوان حافظ، حافظ، خواجه شمس الدین محمد، به کوشش خلیلی خطیب رهبر، تهران، صفی علیشاه، ۱۳۷۴.
- ۳- دیوان صائب، قهرمان، محمد، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۷.
- ۴- سبک شناسی شعر، شمیسا، سیروس، تهران، میترا، ۱۳۷۶.
- ۵- صائب تبریزی، جعفری، یونس، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، ۱۳۸۹.
- ۶- طرز تازه، حسن پور آلاشتی، حسین، تهران، سخن، ۱۳۸۴.

- ۷- فرهنگ اشارات، شمیسا، سیروس، تهران، میترا، ۱۳۸۷.
- ۸- فرهنگ اشعار صائب، گلچین معانی، احمد، تهران، امیر کبیر، ۱۳۷۳.
- ۹- فرهنگ بازیافته‌های ادبی از متون پیشین، اشرف زاده، رضا، مشهد، سخن گستر، ۱۳۸۶.
- ۱۰- فرهنگ فارسی معین، معین، محمد، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۵.
- ۱۱- گزیده اشعار صائب تبریزی، شعار، جعفر، مؤتمن، زین العابدین، تهران، پردیس، ۱۳۸۶.
- ۱۲- نظریه‌های نقد ادبی معاصر، علوی مقدم، مهیار، تهران، سمت، ۱۳۷۷.
- ۱۳- نمود فرهنگ و محیط هند در ساختار صور خیال دیوان صائب، اقبالی، ابراهیم، فصلنامه سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی، سال ششم، شماره سوم، پاییز ۱۳۹۲، صص ۵۴-۳۷.

Archive of SID